

مود تمام(مقایسه‌ی شخصیت پیر در حدیقه‌ی سنایی و مثنوی مولوی)

مود تمام

مقایسه‌ی شخصیت پیر در حدیقه‌ی سنایی و مثنوی مولوی

دکتر عبدالله نصرتی^۱

عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد همدان

علیرضا روزبهانی^۲

عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد ملایر

چکیده:

در عرفان اسلامی پیر جایگاه ویژه‌ای دارد. مرید نیازمند راهنمایی او است تا از گمراهی‌ها نجات یابد و به مقصد برسد. کتاب‌های عرفانی نیز کم و بیش به ترسیم و توصیف سیمای پیر پرداخته‌اند و اهمیت، لزوم و ویژگی‌های او را به روشنی برشمرده‌اند. در این میان حدیقه‌ی سنایی و مثنوی مولوی از اهمیت خاصی برخوردارند و نقش بنیادی دارند. حدیقه به عنوان نخستین کتابی که مفاهیم عرفانی و اخلاقی را به طور مشخص وارد حوزه‌ی ادبیات فارسی کرده و مثنوی به عنوان کامل‌کننده‌ی این راه.

سنایی با حکایات و ابیات منفرد به ویژگی‌ها و اهمیت پیر اشاره می‌کند، اما به اندازه‌ی مولانا به تشریح جزئیات نمی‌پردازد. تفصیل سخنان مولانا در این زمینه و دقّت او در توصیف شخصیت پیر، ناشی از تحولات جامعه است که بر عرفان و تصوّف تأثیر مستقیم نهاده و نیز تکامل ادب صوفیه که به روشن شدن گوشش‌های تاریک و ناگفته‌ی عرفان منجر شده است. تکاملی که حاصل آن وجود نابغه‌ای به نام مولانا نیز می‌باشد. مقایسه‌ی جلوه‌های پیر در این دو اثر در روشن شدن برخی از گوشش‌ها و زوایای اعمال و رفتار پیر و درک صحیح این متون بی تأثیر نخواهد بود.

کلید واژه:

حدیقه‌ی سنایی، مثنوی مولوی، پیر.

1 . Abdollah-nosrati@yahoo.com

2 . Golam122000@yahoo.com

تاریخ پذیرش : 89/09/10

تاریخ وصول : 89/07/08

فصل نامه‌ی علمی پژوهشی زبان و ادب فارسی «ادب و عرفان»

مسافر چون بود، رهرو کدام است
که را گوییم که او مرد تمام است؟

مقدمه :

عرفان و تصوف غم غربت و حدیث عشق است، شرح بی‌قراری‌ها و جدایی‌های روح از جایگاه اصلی خود و تلاش برای رسیدن به این نیستان وصال. روحی که به این دنیای خاکی هیوط کرده و از مأوای خود دور افتاده و کوشش می‌کند تا گرفتار زنجیرها و دام‌هایش نشود و راهی به بالا بجوید. در این میان و در این سلوک، آنچه از همه مهم‌تر می‌نماید، چگونگی عبور از این راه است. راهی که در هر گامش خطری نهفته است و دیو گمراهی در کمین سالکان نشسته است. وجود پیر و مرشدی آگاه برای طی این مسیر، مهم‌ترین اصلی است که می‌توان تصور کرد. اهمیت پیر و مراد تا آنچاست که انتخاب پیر راستین برابر است با رسیدن به سرمنزل مقصود و گرفتار شدن در دام پیر کاذب، مساوی است با از دست دادن توانایی‌های سالک و سقوط در ورطه هلاک.

پیر در عرفان، کسی است که تربیت و ریاست گروهی از صوفیان را به عهده دارد و سالک به مدد او به حق می‌رسد و «به معنی پیشوای رهبری است که سالک بی‌مدد آن به حق واصل نمی‌شود و در تصوف، قطب دایره‌ی امکان و متضدی تربیت و تهذیب سالک و ایصال او به حق است. از این‌رو، دستور او بی‌چون و چرا در هر باب مطاع و متع است» (رجایی بخارایی، 1375: 87). پیر در ادبیات عرفانی، چهره‌ای موجّه و نورانی دارد و دارای محاسن سپید و رویی گلگون است. این چهره، بارها در متون مختلف عرفانی، تکرار شده است و حضور ناگهانی‌اش و خصوصیات ظاهری‌اش آن را به سنتی ادبی مبدل ساخته است:

کند جسمی و ساکن ارکانی تیز چشمی و ره فرادانی
ناگهانی تو گفتی آمد بر آفتابی ز حوض نیلوفر
(سنایی، 1377: 247)

اما مولانا بر مقلدانی که فقط به دنبال خصوصیات ظاهری هستند، می‌تازد و معیارهای درونی و معنوی را ملاک انتخاب پیر می‌داند:

پیر پیر عقل باشد ای پسر نه سپیدی موی اندر ریش و سر
از بلیس او پیرتر خود کی بود چونک عقلش نیست او لاشی بود

_____ مرد تمام (مقایسه‌ی شخصیت پیر در حدیقه‌ی سنایی و مثنوی مولوی)

پاک باشد از غرور و از هوس	طفل گیریش چون بود عیسی نفس
پیش چشم بسته، کش کوته تگیست	آن سپیدی مو دلیل پختگیست
در علامت جوید او دایم سبیل	آن مقلد چون نداند جز دلیل
(مولوی، 1375: 4/2163)	
گر سیه مو باشد او یا خود دو موست (همان، 3/1792)	چون که هستی اش نماند پیر اوست
پیران راستین مقامی همچون پیامبر دارند؛ زیرا «الشیخُ فی قومهِ كالّبی فی امّتِه». (فروزانفر، 1376: 284) و همان طور که پیامبران در روز قیامت می‌توانند شفاعت امّت خود را از خدای تعالی طلب کنند، پیر هم می‌تواند چنین خواسته‌ای داشته باشد:	
«آن بنده‌ای که به دور خش می‌برند، از دور نوری ببند. بپرسد که آن چه نور است؟ گویند: نور فلان پیر است. او گوید: من در دنیا آن پیر را دوست داشتمی. باد، آن سخن به گوش آن پیر رساند. آن عزیز به شفاعت در حضرت حق سبحانه و تعالی سخن گوید در حق آن عاصی. خداوند تعالی، به شفاعت آن عزیز، او را آزاد کند». (ابن منور، 1366: 290).	
اما پیر، برای اینکه بتواند از عهده‌ی ارشاد سالک برآید، باید دارای ویژگی‌ها و توانایی‌هایی باشد. قدرتی که احوال درونی سالک را به خوبی درک کند و او را در طی مسیر امیدوار سازد. مسیری که در آن هزار آفت و خطر گمراهی نهفته است و وسوسه‌های نفس و اوهام و خیالاتی که سالک را از رفتن باز می‌دارد، فقط به یاری پیر راستین به آرامش و اطمینان بدل می‌شود.	
	سنایی می‌گوید:

بسته‌ی هر دری دو صد بندست
به یکی در گذشته نتوانی...
دان که بیش است صدهزار به سر
آیت عجز راه بر خوانده
وز دوصد روت دانش افروزند
راه بر چشم خود سیاه کنی
هر یکی را یکی فلک بینی...
اندرین ره هزار در بن‌دست
گر دو صد ساله ره بپرآنی
سالکان اندرین ره از هر در
همه حیران و باز پس مانده
تودرون آی کت ره آموزند
روی از اوّل که سوی راه کنی
برگذر تا صف ملک بینی

فصل نامه‌ی علمی پژوهشی زبان و ادب فارسی «ادب و عرفان»

دان که شد سوخته دو شهپر تو
همچو سی مهره‌ی مششد نرد
«اهدنا الصرّاط» برخواندی
(سنایی، 58: 1348)

از تو چون باز ماند رهبر تو
او فتادی ز پای و ماندی فرد
بر ره بی رهی فروماندی

و مولانا:

روز و شب سیّاری و در کشتی
کشتی اندر خفت‌های، ره می‌روی
تکیه کم کن بر فن و بر کام خویش
خویش بین و در ضلالی و ذلیل
تا بینی عون لشکرهای شیخ
(مولوی، 4/1375)

چونک با شیخی تو دور از زستی
در پناه جانِ جان بخشی تُوی
مکسل از پیغمبر ایّام خویش
گرچه شیری چون روی ره بی دلیل
هین مپر الاّ که با پرهاش شیخ

پیر راستین با عون و عنایت خویش راه حقیقت را برای مریدان آشکار می‌سازد. راهی
که همواره برای طالبان معرفت گشوده است. زیرا:
تا قیامت آزمایش دائم است
پس به هر دوری ولی قائم است
هر کسی کو شیشه دل باشد، شکست
(همان، 2/815).

اهمیّت پیر نزد سنایی و مولوی

در حدیقه که به عنوان اولین دایرة‌المعارف عرفانی ادب فارسی نام گرفته است، فصل
خاص و جداگانه‌ای که مستقیماً به ذکر پیر، اهمیّت و ویژگی‌هایش پرداخته باشد، وجود
ندارد آن گونه که به توحید، قرآن، نبوت، علم، نفس و... پرداخته شده است. این گونه می‌توان
تصوّر کرد که اهمیّت پیر، به خودی خود در نزد سنایی، چنان آشکار بوده است که به ذکر
آن نیازی نبوده و سالک می‌دانسته که بی‌مدد او به جایی نخواهد رسید و پیران نیز از
وجهه‌ی قداست خاصی برخوردار بوده‌اند که این نیز دلیل جداگانه‌ای است. البته خود
سنایی نیز در دیوان و در حدیقه، گاهی از پیران دروغین یاد می‌کند و سالک را هشدار
می‌دهد که مبادا گرفتار دام این گونه فرصت طلبان گردد:

بر پیر پا شکسته مرو خویشتن را مکن به سغبه گرو

_____ مرد تمام (مقایسه‌ی شخصیت پیر در حدیقه‌ی سنایی و مثنوی مولوی) _____

خبر از پیر بوالفضل مپرس
داروی دیده کی دهد اعمی؟
(سنایی، 64:1348)

راه تجرید را ز غول مپرس
مرهم ریش چون کند افعی

تا بر عقل برگزیده بود
آن که گویند پیر، پیر این است
(سنایی، 527:1377)

پیر باید که راه دیده بود
هست پیر از ولایت دین است

سالکی چست و دیده ور باشد
مرد چون شیر زهره‌ای دارد
خدمت پیر خویش کرده بود
خالی از زرق و حیله و نیرنگ...
وز خلائق نباشدش آزار...
با وی اسرار غیب شاید راند
خاک پایش چو تو تی سازند
(سنایی، 64:1348)

پیر باید که راهب را شد
دلش از درد به رهای دارد
باده از جام شرع خورده بود
از ته دل به حق بود یکرنگ
به علائق نباشدش بازار
این چنین پیر، پیر باید خواند
از سخن‌هاش کیمیا سازند

اما آنچه نزد مولوی لزوم پیر را آشکار می‌کند، احتیاج به پیری راستین است. در این که سالک نیاز به راهنمایی او دارد، شکی نیست. اما این ویژگی‌ها و توانایی‌های مرشد است که جای بحث دارد و مولوی نیز بیشتر به این جنبه می‌پردازد:

گر اناری می‌خری خندان بخر
تا دهد خنده ز دانه‌ی او خبر
می‌نماید دل چو دز از درج جان
ای مبارک خنده‌اش کواز دهان
کز دهان او سیاهی دل نمود
نا مبارک خنده‌ی آن لاله بود
صحبت مردانست از مردان کند
(مولوی، 718 / 1 : 1375)

اگر سنایی، کمتر از مولانا به مقام و اهمیت و ویژگی‌های یک مرشد راستین می‌پردازد، بدان دلیل است که خانقاہ در عصر سنایی، هنوز در نزد مردم از اعتبار و ارزش بالایی برخوردار بوده است، انحرافات اخلاقی، شکمبارگی‌ها و شاهدبازی‌ها، هنوز به حدی نرسیده که از وجهه‌ی قداست اهل خانقاہ بکاهد. پیر بر مسند قدرت است و ارادت سالکان و عامه‌ی

فصل نامه‌ی علمی پژوهشی زبان و ادب فارسی «ادب و عرفان»

مردم به او جلب است. سنایی نیز به تبع دیگر نیازی به موشکافی در باب شخصیت و ویژگی‌های او ندارد. آن گونه که مولانا با حساسیت بالا به بررسی جنبه‌های مختلف پیر پرداخته است و نگرانی خود را از سوء استفاده‌ی پیر از این قدرت معنوی نشان داده است:

بانگ غولان هست بانگ آشنا آشنا یک کشد سوی فنا
صبح کاذب را ز صادق واشناس رنگ می را باز دان از رنگ کاس

(مولوی، 1375 / 2 : 755)

قدرت پیر در نزد سنایی و مولوی

با نگاهی به گذشته‌ی این سرزمین، روش می‌شود که این نوع ارتباط پیر و مرشد با سالک و مرید، ریشه در فرهنگ و تمدن ایرانیان پیش از اسلام دارد که مبنای روابط اجتماعی‌شان، همان شبان - رمگی بوده است. در این نظام، افراد شبیه کودک صغیری هستند که به علت عدم بلوغ ذهنی به سرپرست و قیّم محتاجند. یک فرد به گونه‌ای شبان رمه‌ای کوچک است و در عین حال خود جزئی از رمه‌ی بزرگتری است که شبان آن رمه، از لحاظ روابط اجتماعی، بالاتر از او قرار گرفته است. بالاترین نمود اجتماعی - سیاسی این نظام نیز، «فرهی ایزدی» است که متعلق به شاه بوده است. که این «فر» همراه خون شاهی از پدر به فرزند، منتقل می‌شده و بی کفایت‌ترین دارنده‌ی این خون نیز می‌توانسته جامعه را رهبری کند و امر و نهی آنها را به عهده گیرد.

هر چند در دوره‌های متأخر این فرهی ایزدی به نیروی معنوی سلطان تبدیل شده است. سلطان سایه‌ی خدا بر روی زمین شده و نظر خداوند بر این قرار گرفته که او شاه باشد و ملک را در اختیار گیرد. پس پذیرش این حکم، به مثابه‌ی پذیرش امر خدا بوده و سرپیچی از آن، نشانه‌ی سرپیچی از قدرت الهی قلمداد می‌شده است و در نتیجه نشانه‌ی ارتداد، قرمطی، زندیق، کافر و بی دین بودن.

«غزالی در نصیحة الملوك که مانیفست حکمرانان در زمان خود و بعد از آن قرار گرفت، می‌گوید: بدان و آگاه باش که خدای تعالی از بنی آدم دو گروه را بر دیگران فضل نهاد، یکی پیغمبران و دیگر ملوک. اما پیغمبران را بفرستاد به بندگان خویش تا ایشان را به وی راه نمایند و پادشاهان را برگردانند تا ایشان را از یکدیگر نگاه دارند و مصلحت زندگانی ایشان در ایشان بست به حکمت خویش و محلی بزرگ نهاد ایشان را چنان که در اخبار می‌شنوی که

مرد تمام (مقایسه‌ی شخصیت پیر در حدیقه‌ی سنایی و مثنوی مولوی)

السلطان ظلّ الله فی الارض، سلطان سایه‌ی هیبت خداست بر روی زمین، یعنی که بزرگ و برگماشته‌ی خدای است برخلق خویش. پس بباید دانستن که کسی را که او پادشاهی و فرّ ایزدی داده دوست باید داشتن و پادشاهان را متبع بودن و با ملوک منازع نشاید کردن و دشمن نباید داشتن که خدای تعالیٰ گفته است: اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم. تعبیر چنان است که مطیع باشید خدای را و پیغمبران را و امیران خویش را پس هر که را خدای تعالیٰ دین داده است، باید که مر پادشاهان را دوست دارد و مطیع باشد و بداند که این پادشاهی خدای دهد و آن را دهد که او خواهد. قوله تعالیٰ: ... گفت خدای تعالیٰ که پادشاه همه‌ی پادشاهان است، پادشاهی آن را دهد که خواهد، یکی را عزیز کند به فضل و یکی را ذلیل کند به عدل. عجیب آن که محمود غزنوی، ابوالحسن خرقانی را با این حربه به سراپرده‌ی خود می‌خواند و می‌گوید: شیخ را بگویید که سلطان برای تو از غزنهین بدینجا آمده، تو نیز برای او از خانقاہ به خیمه‌ی او درآی. و رسول را گفت اگر نیاید این آیت برخوانید، قوله تعالیٰ اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم. رسول پیغام بگزارد. شیخ گفت: مرا معذور دارید. این آیت برخواندند. شیخ گفت: محمود را بگویید که چنان در اطیعوا الله مستغرقم که در اطیعوا الرسول خجالتها دارم تا به اولی الامر چه رسدم. قدمای پادشاهی و دین را دو روی یک سکه می‌دانستند و به تعبیر راسل در طول تاریخ اغلب پادشاهان تمایل شدید داشته‌اند که مقام دنیوی سلطنت را توان با مقام اخروی روحانیت دارا گردند. از همین زاویه نیز به جرات می‌توان گفت که یکی از مبانی عمدۀ شناسی ادبیات ایران و شاید یکی از اصول شناخت ادوار تاریخی ایران همین پیچیدگی و گره‌خوردگی استبداد با باورهای دینی مردم باشد»(شریفیان، 1386: 64).

متأسفانه، مسیر معنوی و درونی عرفان هم گرفتار این گونه سلسله مراتب شده است. قطب، شیخ، مراد، پیر، مرجع و مرشد در این هرم قدرت، از همان جایگاهی برخوردار بوده‌اند که شاه و سلطان در روابط سیاسی - اجتماعی برخوردار بوده‌اند. اگر چه این بار وجه قدرت معنوی بوده است. پیر، از چنان قدرتی برخوردار بوده که چون و چرا بی در اطاعت اوامرش نمی‌ماند است:

طالبی کو مرید حق باشد
راغب من یزید حق باشد
دان که در توبه‌اش معول نیست
تا نگردد مرید از اول نیست

فصل نامه‌ی علمی پژوهشی زبان و ادب فارسی «ادب و عرفان»

همچو مرده به مرده شو بی بیم	خویشتن را بدو کند تسلیم
نردهان ساز تا به بام رسی	جهد کن تا بدین مقام رسی
هر که زین ره بشد، به حق برسيد	هر که چیزی بدید از آنجا دید
همچو گویی است در خم چوگان	راه رو، راه دوست در میدان
(سنایی، 1348: 65)	

قدرت، غالباً به فساد آمیخته می‌شود و این ویژگی در جامعه‌ی ایران و حتی جوامع شرقی، امری مرسوم و متداول بوده است. چه ایران ساسانی و چه ایران دوره‌ی تمدن اسلامی. همان ایران «فرهی ایزدی» و تصمیم‌گیری یک نفر به جای همه، بعدها در تمدن اسلامی، جای خود را به پیر و مرشد و مراد داده که تجلی همان نظام استبدادی است.

«این نکته نیاز به دلیل ندارد که بنا به گفته‌ی مشهور: قدرت فساد می‌آورد و قدرت مطلق فساد مطلق و در قرآن مجید نیز آمده است که اهربین بشر را با وعده‌ی پادشاهی تباھی ناپذیر می‌فریبد و از بهشت می‌راند. (گفتیم ای آدم این دشمن تو و همسر توست، مبادا که شما را از بهشت بیرون کند تا بدرجام گردی. تو در این بهشت گرسنه و برهنه و تشننه و گرما زده نخواهی شد. اما شیطان او را بفریفت و گفت ای آدم راهنمایی بکنم تو را به درخت جاودانی و پادشاهی تباھی ناپذیر. پس هر دو از آن میوه درخت بخورند... و آدم به پروردگار خود نافرمانی کرد و گمراه شد.) (طه: 117). اروپاییان به سائقه‌ی خودبینی می‌گویند که اندیشه‌ی قدرت فساد می‌آورد، کشف یونانیان است ولی این اندیشه در کلیله و دمنه آمده است: که هر که بر پشت کره‌ی خاک دست خویش مطلق دید، دل او چون سر چوگان به همگان کثر شود و بر اطلاق، فرق مروت را زیر قدم بسپرد و روی آزم و وفا را خراشیده گرداند.

راسل می‌نویسد: مردمان خواه ناخواه در جهت عشق به قدرت معیارهای اخلاقی خود را نقض می‌کنند. مونتسکیو می‌نویسد: آزادی سیاسی زمانی واقعیت می‌باید که از قدرت سوء استفاده نشود. ولی تجربه‌ای جاودان نشان می‌دهد که هر انسان صاحب قدرتی گرایش به آن دارد که از قدرت، سوء استفاده کند.» (رحمی، 1376: 33).

با نگاهی به اشعار تعلیمی ادبیات فارسی که حجم نسبتاً وسیعی را هم به خود اختصاص داده است، می‌توان دریافت که همه‌ی این امر و نهی‌ها و پند و اندرزهای مستقیم، که

مرد تمام (مقایسه‌ی شخصیت پیر در حدیقه‌ی سنایی و مثنوی مولوی)

نمونه‌های فراوانش را در حدیقه و مثنوی نیز می‌توان مشاهده کرد، ریشه در ساختار استبدادی جامعه دارد. همان اندرزنامه‌های ساسانی، جای خود را به اندرزنامه‌ها و پندنامه‌های دوره‌ی تمدن اسلامی می‌دهد. یک نفر به جای همه، حقیقت را تشخیص می‌دهد و آن را خلاصه می‌کند و به صورت یک حکم کلی به افراد زیردست خود ابلاغ می‌کند. حال این فرد چه شاه و سلطان باشد و چه پیر یک سلسله‌ی معنوی، به هر حال این فرد پرستی و به عبارت دیگر پیر پرستی، چندان به سود عرفان و تصوف تمام نشده است. نمونه‌های بی‌شماری از انحرافات این گونه مشایخ که در متون عرفانی نیز درج شده، نشان می‌دهد که این قدرت معنوی نیز می‌توانسته در خدمت برآورده شدن نیازها و امیال مادی و دنیوی قرار بگیرد و این تعارض و تناقضی که گاه بین فعل و قول مرشد، به چشم می‌خورد، سالک را بیش از پیش، دچار حیرتی جانکاه می‌کرده و در ظلمات تشکیک، رهایش می‌ساخته است:

هر خسی دعوی داوودی کند	هر که بی تمییز، کف در وی زند
از صیادی بشنود آواز طیر	مرغ ابله می‌کند آن سوی، سیر

(مولوی 1375 : 3 / 2564)

حساستیت مولانا نیز در انتخاب پیر راستین، نتیجه‌ی چنین انحرافاتی بوده است. همان انحرافاتی که در زمان سنایی شاید چندان آشکار نبوده و قصه‌ی فساد خانقاها به کوی و بازار راه نیافته و اعتقاد عامه به خانقا و خانقاہنشینی هنوز باقی بوده است.

جلوه‌های فردی و اجتماعی پیر در نزد سنایی و مولوی

نکته‌ی دیگر پرداختن به جلوه‌های فردی و اجتماعی پیر است. اینکه در متون مختلف عرفانی، توجه فراوانی به معرفی اولیا و مشایخ شده است و حالات و کشف و کراماتشان به نسبت دقیق ذکر گردیده است، می‌تواند بیانگر این نکته باشد که می‌توان اخلاق عملی اسلامی را از خلال احوال و رفتار ایشان آموخت و از آنجا که در دین اسلام، اسوه‌ی حسن‌های هست که عملاً قواعد و قوانین دینی را اجرا نموده و در عین حال گفتار و رفتارش در کتب حدیث گردآوری شده است، این نکته را به روشنی بیان می‌کند که در این دین، پیروی از یک اسوه و الگو می‌تواند راه رسیدن به حقیقت را آسان سازد.

فصل نامه‌ی علمی پژوهشی زبان و ادب فارسی «ادب و عرفان»

از سوی دیگر ناتوانی علم اخلاق اسلامی علی رغم ظاهر تدوین یافته‌اش که همچنان در حد اصطلاحات و تقسیمات خشک باقی مانده است، باعث شده که سالکان طریقت و جویندگان حقیقت، به دنبال راه دیگری برای رسیدن به مقصود بگردند. راهی که سرانجام به عارفان الهی ختم شده است. عارفانی که قلبی خاشع و روحی عاشق داشته‌اند و در حلقه‌ی ولایت اولیای الهی درآمده‌اند:

که زمین چون فلك بگردانند	در خرابات عشق مردانند
همه عالم شود چو آيinne	چون کند روشن از صفا سينه
داغ بر روی مهر و ماه نهد	رو به درگاه پادشاه نهد

(سنایی، 61:1348)

خسروانند بي سپاه و حشر	سرورانند بي کلاه و کمر
در روش يافته ثبات قدم	همه مسست مى وصال قدم
باده شان داده از خم تحقيق	لطف ايزد به مجلس توفيق

(همان، 98)

غایبی و حاضری بس با خبر	اولیا اطفال حقند ای پسر
کو کشد کین از برای جانشان	غایبی مندیش از نقصانشان
در غریبی فرد از کار و کیا...	گفت اطفال منند این اولیا
صد هزار اندر هزار و یک تن اند	هان و هان این دلق پوشان منند

(مولوی، 79 / 3 : 1375)

حدیقه‌ی سنایی و مثنوی مولوی نیز مشحون از ذکر اولیا و عارفان الهی است که احوال و گفتار و کراماتشان به مناسبت، ذکر گردیده است. و غالباً متضمن اشاره به این معنی است که احوال ایشان، در واقع بر متابعت سیرت همان اسوه‌ی حسنی یعنی وجود مبارک پیامبر اکرم (ص) و همچنین صحابه و تابعان است که مرتبه‌ی زهد و خشوع و توکل و تسليم آنها را به خوبی نشان می‌دهد:

هنگام طواف خانه‌ی خدا، حاتم اصم از محتشمان بلخ و عرفای بزرگ خراسان فرد آشنایی را می‌بیند و از او احوال پرسی می‌کند. مرد پاسخ می‌دهد حالم سلامت است و خیر است اما حاتم برمی‌آشوبد و پاسخ می‌دهد:

————— مرد تمام (مقایسه‌ی شخصیت پیر در حدیقه‌ی سنایی و مثنوی مولوی) ————

بعد از آن در بهشت چون رفتی
از سلامت تو بهره بگرفتی
آدمی خیر آن گهی دارد
که صراط دقیق بگذارد
خیر چون باشد ای دد داشتی؟
تو هنوز از صراط نگذشتی

(سنایی، 1377: 340)

تا هنگامی که به دارالسلام و بهشت موعود وارد نشده‌ای، از سلامت برکناری و آن گاه که از هر نهاد زشت دور شدی، خیر خود به سوی تو می‌آید و این میسر نمی‌شود مگر وقتی که از نهاد خود برخیزی و در رکاب محمدی(ص) آویزی و دقیقه‌ای از دقایق شرع را فرو نگذاری.

شیخ و مریدی با هم به سوی شهری می‌رفتند که در آن جا نان کم بود و تنگی فاقه بین مردم وجود داشت. به همین دلیل ترس از گرسنگی در فکر مرید راه یافته بود و نقصانی در توکلش. شیخ که متوجه این امر شده بود لزوم توکل را در راه برای او گوشزد کرد و رسیدن بی‌تردید روزی و نصیب را یاد آوری کرد:

شیخ آگه بود و واقف بر ضمیر
گفت او را چند باشی در زحیر
از برای غصه‌ی نان، سوختی...
دیده‌ی صبر و توکل دوختی...
رزق تو بر تو ز تو عاشق‌تر است
هین توکل کن، ملرزان پا و دست

(مولوی، 1375 : 5/2843)

اما تفاوتی که حدیقه را از چنین مواردی در مثنوی متمایز می‌سازد، این است که سنایی در طی یک حکایت توجه چندانی به پیر و مرشد و نقش او نمی‌کند و انگار بیان نکته و سری که در قصه نهفته است، که اغلب هم مستقیماً و آشکارا به آن اشاره می‌شود، برای او ضروری تر است تا اینکه به اهمیت پیر بپردازد. گاه این گونه به نظر می‌رسد که این نکته‌ی عرفانی می‌توانسته توسط خود شاعر نیز گفته شود. کما اینکه بارها سنایی خود به عنوان معلم، مدرس و شاید بتوان گفت یک پیر، سالک را راهنمایی می‌کند و نکته‌های عرفانی را بازگو می‌نماید:

آن سلیمان که در جهان قدر
بود سلطان وقت و پیغمبر...
دید در راه ناگه آب خوری
کشتزاری و پیر بزرگری...
پیر کان دید، احترامش کرد
شد سلیمان بدو سلامش کرد

فصل نامه‌ی علمی پژوهشی زبان و ادب فارسی «ادب و عرفان»

بر نشسته به مرکب بادی
هر دو هستم، نبی و سلطانم...
باد را بین شده مسخر من
نه نهادش نهاده بر باد است؟
جان چگونه به باد شاد شود؟

گفت هی کیستی که دل شادی
گفت ای پیر من سلیمانم
پادشاهم به روم و چین و یمن
گفت این گرچه سخت بنیادست
هرچه بادی بود به باد شود

(سنایی، 1377: 297)

در مثنوی، وضع به گونه‌ی دیگر است. مولوی حتی در حکایاتی که مستقیم به اهمیت مراد و پیر نمی‌پردازد و لب حرفش چیز دیگری است، اما یک پیر نیز در حکایت حضور دارد، اغلب به نقش او هم اشاره می‌کند و در پایان حکایت از اهمیت او یاد می‌نماید. برای نمونه سخن مولوی در حکایت مرد بقال و طوطی به چنین ابیاتی می‌انجامد:

چون بسی ابلیس آدم روی هست
پس به هر دستی نشاید داد دست
زانک صیاد آورد بانگ صفیر
تا فربید مرغ را آن مرغ گیر
 بشنو آن مرغ بانگ جنس خویش
از هوا آید بیابد دام و نیش
حرف درویشان بدزدد مرد دون
کار مردان روشی و گرمی است
با خواند بر سلیمی زآن فسون
شیر پشمین از برای گد کنند
کار دونان حیله و بی‌شرمی است
بو مسیلم را لقب احمد کنند
بو مسیلم را لقب کذاب ماند
آن شراب حق ختمش مشک ناب

(مولوی، 1375: 1/316)

به بیان دیگر در حدیقه بیشتر به حکایاتی که درباره‌ی شیوه‌ی زندگی پیران الهی است، پرداخته شده و نکات زیبایی در مورد طرز رفتار آنها بازگو گردیده است، که به نظر می‌رسد، نکته‌ای که سنایی را به آوردن چنین حکایاتی ترغیب کرده است، چندان به اهمیت و مقام پیر مربوط نمی‌شود. چیزی که خلاف آن در مثنوی قابل مشاهده است.

کرامات پیر نزد سنایی و مولوی

نکته‌ی دیگر، مسأله کرامات است به عنوان زیر مجموعه‌ای از شیوه‌ی زندگی اولیاء و مشایخ الهی. «کرامات، فعل خارق عادتی است که در زمان تکلیف و به اختیار و دعا یا بدون هیچ تعمد و اختیاری در برخی اوقات به ظهور می‌رسد و نشانگر تخصیص و تفضیل صاحب آن در درگاه حق است»(شیری، 1388: 32). اگر در مثنوی مولوی، حکایاتی وجود دارد که به کرامات اولیاء می‌پردازد و قدرت آنها را نمایان می‌سازد، در حدیقه خبری از این گونه حکایات نیست و کرامات خاصی به اولیاء و مشایخ نسبت داده است. از مشایخ صوفیه حکایات فراوانی نقل می‌شود اما هیچ گاه از کرامات آنها سخنی به میان نمی‌آید. این موضوع نیز برمی‌گردد به جایگاه خانقاہ و مجموعه‌ی سیر و سلوک در جامعه. هنگامی که یک پیر و یک مرشد معنوی، از جایگاه خاصی برخوردار است و ارادت سالکان و عموم مردم نسبت به او وجود دارد، شاید نیاز چندانی به اغراق درباره‌ی حالات و رفتارهای او وجود نداشته باشد. اما رفته رفته، این مجموعه به سویی می‌رود و به جایی می‌رسد که از اعتماد مردم نسبت به آن کاسته می‌شود. مردم دیگر با دید چندان مشتبی به خانقاہنشین‌ها نگاه نمی‌کنند و انحراف این مجموعه نیز چندان آشکار شده است که نمی‌توان آن را مخفی نگاه داشت. در چنین اوضاع و احوالی، سالکان و شاگردان یک پیر، چاره‌ای جز اغراق و گاهی دروغ درباره‌ی حالات و کشف و کرامات پیر خود ندارند. هر چند نمی‌توان چندان با قطعیت در این باره سخن گفت و همگی کرامات اولیا را محصول این خیالبافی‌ها و اغراق شاگردان و مریدان دانست. چنان که اشاره شد در مثنوی نمونه‌های فراوانی از شرح این کرامات هست که نتیجه‌ی وضعیت جامعه است. جامعه‌ای که در زمان سنایی، نیاز به این گونه مسایل نداشته است و سنایی نیز اعتنای چندانی به آن نکرده است. امروزه یکی از علل اساسی اضمحلال و انحطاط تصوف را باید در همین کرامات‌های جور واجوری جستجو کرد که منجر به محکوم شدن منطق تصوف گردیده و آن را به تلاشی کشانده است. اضافه بر این، صوفیان متأخر به کلی عاری از شور و حال و اعتقادات اساسی تصوف قدمًا هستند و در دام کرامتنمایی و ریاضت‌گرایی برای ابراز کارهای شگفت‌انگیز افتاده‌اند. به طوری که الان به طور کلی تشکیلات صوفیان که در گذشته تشکیلاتی پر قدرت و پر جمعیت بود و گاه بر تمامی تشکیلات دیگر گروه‌ها چیرگی داشت از بین رفته است و اگر هم در جایی

فصل نامه‌ی علمی پژوهشی زبان و ادب فارسی «ادب و عرفان»

دسته‌هایی از آن باقی مانده باشد تکیه‌ی اساسی آن‌ها بر همین ریاضت‌ها و پهلوان بازی‌هاست و کوچک‌ترین نشانه‌ای از آن روحیه‌های پر شور عرفانی مشایخ گذشته در آن‌ها به دید نمی‌آید»(همان،48).

نتیجه :

سیمای پیری که مولوی به توصیف آن می‌پردازد، هر چند در ادب عرفانی و به خصوص آثار سنایی، سابقه دارد، اما این سیما و ذکر این ویژگی‌ها در نزد او، بسیار کامل‌تر است. دغدغه‌ی پیر راستین و هشدار همیشگی مولوی از گرفتار شدن در دام پیران دروغین، نکته‌ای است که به راستی از ویژگی‌های مشخص کلام مولوی در این زمینه است. سنایی به پیر و مقام او اشاره می‌کند اما مولوی به تشریح جزئیات نیز می‌پردازد و سیمای کامل‌تری از پیر به دست می‌دهد. حال این تفاوت و تحول برمی‌گردد به تحولات جامعه که مستقیماً بر عرفان و تصوف و خانقاہنشینی تأثیر داشته است و دیگر این که تکامل ادب صوفیه منجر به پیدایش اعجوبه‌ای به نام مولوی شده است که همواره می‌توان از مثنوی‌اش بهره گرفت و در ساحل این دریای خروشان، دست کم قدمی زد.

_____ مرد تمام (مقایسه‌ی شخصیت پیر در حدیقه‌ی سنایی و مثنوی مولوی)

کتاب نامه :

- رجایی بخارایی، احمدعلی. 1375. فرهنگ اشعار حافظ. انتشارات علمی. چاپ هشتم.
- رحیمی، مصطفی. 1376. تراژدی قدرت در شاهنامه. انتشارات نیلوفر. چاپ دوم.
- سنایی، مجدوبن آدم. 1377. حقيقة‌الحقيقة. تصحیح محمد روشن. انتشارات نگاه.
- شریفیان، مهدی. 1386. جامعه شناسی ادبیات صوفیه. انتشارات دانشگاه بوعلی سینا. چاپ اول.
- شیری، قهرمان. 1388. استدلال‌های پیامبرانه و کنش‌های فراواقع گرایانه. فصل نامه‌ی علمی تخصصی زبان و ادبیات فارسی ادبستان دانشگاه آزاد اسلامی واحد همدان. شماره‌ی اول.
- فروزانفر، بدیع‌الزمان. 1376. احادیث و قصص مثنوی. ترجمه‌ی کامل و تنظیم مجدهد حسین داوودی. انتشارات امیرکبیر.
- مدرّس رضوی، محمدتقی. 1348. مثنوی‌های حکیم سنایی / انتشارات دانشگاه تهران.
- منور، محمد. 1366. اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید. 2ج، تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی. انتشارات آگاه.
- مولوی، جلال‌الدین محمد. 1375. مثنوی معنوی. تصحیح رینولد نیکلسن. انتشارات توس.
- مختراری، محمد. 1378. انسان در شعر معاصر. انتشارات توس. تهران. چاپ دوم.